

بررسی و نقد برهان خطای حسی

دکتر عبدالرسول کشفی*

چکیده

در گذشته بیشتر فیلسوفان بر این باور بودند که در فرایند ادراک حسی، مدّركِ بی واسطه (معلوم بالذات یا متعلّق مستقیم آگاهی) صور ذهنی اشیاء و نه خود اشیائند. این صور را داده حسی (sense- datum) می نامیدند. اما امروزه بسیاری از فیلسوفان، به خصوص فیلسوفان تحلیلی، وجود چنین صوری را انکار می کنند و برآنند که آگاهی ما از جهان مادی آگاهی ای حضوری و بی واسطه است. مهم ترین برهان بر وجود داده های حسی برهان خطای حسی است. در این مقاله ضمن بررسی این برهان، از آن در برابر نقدهای وارد دفاع می کنیم.

واژه های کلیدی: ۱- برهان خطای حسی ۲- داده حسی ۳- واقع گرایی مستقیم

۱. مقدمه

نظریه های معرفت شناختی ادراک حسی به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. نظریه های واقع گرایی مستقیم^۱

۲. نظریه های داده حسی^۲

بر اساس گروه اول، فاعل شناسا، مستقیماً و بدون واسطه ای ذهنی، از وجود و نیز، دست کم، بخشی از صفات اشیای مادی پیرامون خود آگاه می شود و بر

* استادیار بخش الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز

مبنای گروه دوم، در فرایند ادراک حسی، مُدرک بیواسطه (متعلق مستقیم آگاهی یا معلوم بالذات) صورتی ذهنی است که آن را "داده حسی" می‌نامند. امروزه، نظریه داده حسی مورد مناقشه جدی در حوزه معرفت‌شناسی است به گونه‌ای که نظریه غالب در بین معرفت‌شناسان، واقع‌گرایی مستقیم است.^۳ در مقاله حاضر از نظریه داده حسی در برابر اشکال‌های وارد به آن دفاع می‌کنیم و برای این منظور به مهم‌ترین برهان بر وجود داده حسی یعنی برهان خطای حسی^۴ استناد می‌جوئیم. در این بررسی، بعد از تعریف داده حسی و ارائه صورت بندی ساده‌ای از برهان خطای حسی به بیان پیشفرض‌های این برهان می‌پردازیم. سپس ساختار منطقی برهان را تبیین نموده و بعد از آن، مناقشات وارد بر برهان را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهیم.

۲. تعریف داده حسی

معرفت‌شناسان داده حسی را متعلق مستقیم^۵ یا بی واسطه^۶ ادراک^۷ یا آگاهی^۸ تعریف می‌کنند:

سی. دی. براد^۹ داده حسی را چیزی می‌داند که فاعل شناسایی در موقعیتی ادراکی، مستقیماً، از آن آگاه می‌شود:

"آنگاه که حکم می‌کنم که (x) دارای ویژگی (q) به نظر می‌رسد، به این معناست که مستقیماً از شیء خاصی مانند (y) آگاهم که اولاً، واقعاً دارای ویژگی (q) است و ثانیاً، نوعی ارتباط ذاتی خاص با (x) دارد. چیزهایی مانند (y) را "داده حسی" می‌نامم" (۴، ص: ۸۸).

اچ. اچ. پرایس^{۱۰} داده‌های حسی را اموری می‌داند که در ادراک حسی در معرض مستقیم آگاهی اند:

"آنگاه که می‌گویم: داده حسی در معرض مستقیم آگاهی من است، مرادم آن است که آگاهیم از آن نه به کمک استنتاج و نه هیچ فرایند عقلانی دیگر مانند انتزاع یا استقرای شهودی) و نه عبور از دال به مدلول است، نوعی حضور برای آگاهی است که می‌توان آن را به این معنا مستقیم نامید" (۳، ص: ۷).

۳. برهان خطای حسی

خطای حسی^{۱۱} آن است که ظهور یا آشکارگی^{۱۲} یک شیء مادی در نزد فاعل شناسا مطابق با واقعیت خارجی آن نباشد. به سخن دیگر: شیء مادی (O) با کیفیت و پدیداری مانند (q) بر آگاهی فاعل شناسای (s) عرضه شود در حالیکه، در واقع، فاقد کیفیت (q) باشد.

تقریباً همه مردم بر وقوع خطای حسی وفاق دارند. آسمان و دریاها آبی به نظر می‌رسند در حالیکه بی‌رنگند، قاشق سالم در آب شکسته می‌نماید، دو خط موازی در دور دست متقاطع دیده می‌شوند و مثالهایی از این دست که در زندگی روزمره، فراوان، با آنها مواجهیم. استناد به پدیده خطای حسی در تفکر فلسفی سابقه‌ای طولانی دارد اما استفاده از آن برای اثبات داده حسی با هیوم آغاز شد^{۱۳} و در تفکر فلسفی معاصر به پختگی خود رسید. صورت بندی ساده برهان خطای حسی به شرح زیر است:

در بعضی موارد ادراک حسی، متعلق مستقیم آگاهی (معلوم بالذات) از ویژگی‌هایی غیرمطابق با واقعیت خارجی برخوردار است. مثلاً، آسمان بی‌رنگ، آبی دیده می‌شود: قاشق سالم در آب، شکسته می‌نماید و...، از این رو در ادراک حسی، واقعیت خارجی متعلق مستقیم آگاهی نیست، بلکه متعلق مستقیم آگاهی (معلوم بالذات)، موجودی ذهنی است.

۴. پیشفرض‌های برهان خطای حسی

برهان خطای حسی، دست کم، دارای سه پیشفرض است:

- ۱- خطای حسی واقع شدنی است، به سخن دیگر ممکن است که گاهی ظهور اشیای مادی نزد فاعل شناسا غیرمطابق با واقعیت خارجی آنها باشد.
- ۲- اصل (نظریه) شیئیت پدیدار: آشکارگی یا ظهور واجد شیئیت است. به موجب این اصل اگر آسمان آبی به نظر رسد و قاشق شکسته بنماید، آسمان آبی و قاشق شکسته واجد شیئیتند.

۳- اصل "لایبنتیس"^{۱۵}: اگر دو شیء از ویژگی های متفاوتی برخوردار باشند، آن دو، یکی نیستند: بین آسمان آبی و بی رنگ و بین قاشق شکسته و سالم، غیریت و دوگانگی است.

۵. اشکال صوری برهان خطای حسی

در هر برهان معتبر، نتیجه برهان تابع اخس دو مقدمه است (اگر یکی از دو مقدمه جزئی یا سلبی باشد، نتیجه برهان جزئی یا سلبی خواهد بود). در برهان یاد شده، نتیجه برهان کلی است در حالیکه مقدمه آن جزئی است (از وجود خطا در بعضی موارد ادراک حسی به وجود داده حسی در همه موارد ادراک حسی استدلال شده است).

ایر^{۱۶} اشکال صوری برهان را چنین بیان می کند:

"اگر بتوان چیزی را با این برهان به اثبات رساند آن است که در مواردی، ویژگی ادراک حسی، ما را به پذیرش این که مدرک بی واسطه ما شیئی مادی نیست بلکه یک داده حسی است، وامی دارد. اما این برهان ثابت نمی کند که همه موارد ادراک حسی چنین اند." (۳، ص: ۲۱۶).

ایر، خود، به اشکال یاد شده از طریق مشابهت ذاتی بین ادراک های حسی غیرمطابق با واقع (خطاهای حسی) و مطابق با واقع، پاسخ می گوید (۳، ص: ۲۱۶-۲۱۷).

او معتقد است چون دریافت حسی ما در دو نوع ادراک همسان است از اینرو احکام یکی به دیگری قابل تعمیم است (اگر در حال خطا با داده های حسی مواجهیم، در غیر خطا نیز چنین است).

پاسخ ایر را می توان به عنوان پیشفرض چهارم برهان خطای حسی به سه پیشفرض پیشین اضافه کرد. این پیشفرض را "اصل تعمیم" می نامیم:

اصل تعمیم: شباهت ذاتی بین ادراک های حسی غیرمطابق با واقع (خطای حسی) و مطابق با واقع چنان است که احکام یکی به دیگری قابل تعمیم است.

۶. ساختار منطقی برهان خطای حسی

با توجه به توضیحات پیشگفته، صورت تفصیلی برهان خطای حسی به شرح زیر است:

مقدمه ۱: در بعضی موارد ادراک حسی، ظهور یا آشکارگی اشیای مادی بر آگاهی فاعل شناسا غیر مطابق با واقعیت خارجی آنهاست. به سخن دیگر، واقعیت مادی (x) در قالب کیفیت یا پدیدار (q) بر آگاهی فاعل شناسای (s) ظاهر می‌شود در حالی که، در واقع، فاقد آن ویژگی است.

مقدمه ۲: اصل شیئیت پدیدار: اگر واقعیت مادی (x) در نزد فاعل شناسای (s) با ویژگی (q) ظاهر شود، آنگاه چیزی مانند (y) وجود دارد که معلوم بالذات فاعل شناسا است و دارای ویژگی (q) است.

مقدمه ۱ و ۲ قیاسی را تشکیل می‌دهند که نتیجه آن چنین است:

نتیجه ۱: در بعضی موارد ادراک حسی، چیزی مانند (y) وجود دارد که معلوم بالذات فاعل شناسا (s) است و دارای ویژگی ای مانند (q) است که واقعیت خارجی متناظر با آن (x) فاقد آن است.

مقدمه ۳: (اصل لایبنتیس): اگر شیء (y) دارای ویژگی (q) و شیء (x) فاقد آن ویژگی باشد، آنگاه (x) و (y) یکی نیستند.

مقدمه ۳ و نتیجه ۱ قیاسی را تشکیل می‌دهند که نتیجه آن چنین است: نتیجه ۲: در بعضی موارد ادراک حسی (خطاهای حسی)، معلوم بالذات (y) مغایر با واقعیت خارجی متناظر با آن (x) است.

مقدمه ۴: اصل تعمیم: شباهت ذاتی ادراک های حسی غیرمطابق با واقع (خطاهای حسی) و مطابق با واقع چنان است که احکام یکی به دیگری قابل تعمیم است.

مقدمه ۴ و نتیجه ۲ قیاسی را تشکیل می‌دهند که نتیجه آن چنین است:

در همه موارد ادراک های حسی، معلوم بالذات مغایر با واقعیت خارجی متناظر با آن است.

۷. بررسی و نقد برهان خطای حسی

همانطور که مشاهده می شود اعتبار برهان منوط به صدق مقدمات چهارگانه آن است. در این مقدمات غیر از مقدمه سوم که صحتش مورد اجماع متفکران است، مناقشاتی صورت گرفته است که آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱.۷. بررسی و نقد پیشفرض اول (وقوع خطای حسی)

گفتیم: خطای حسی آن است که ظهور یا آشکارگی یک شیء مادی در نزد فاعل شناسا غیرمطابق با واقعیت خارجی آن باشد. اگر چه مردم عادی بر وقوع خطای حسی اتفاق نظر دارند، اما چنین اجماعی در میان اندیشمندان نیست. متفکرانی چون آلفرد نورث وایتهد^{۱۷} و ساموئل الکساندر^{۱۸} وقوع خطای حسی را نمی پذیرند. وایتهد با نظریه "موقعیت چند گانه"^{۱۹} و الکساندر با نظریه "اشیای مرکب"^{۲۰}، آشکارگی هایی را که عرف، خطای حسی می انگارد، ویژگی های واقعی اشیا می دانند.

۱.۱.۷. نظریه "موقعیت چندگانه" آلفرد نورث وایتهد: به موجب نظریه "موقعیت چندگانه" هر شیء دارای دو مجموعه ویژگی است: "ویژگی های فی نفسه"^{۲۱} و "ویژگی های از یک مکان"^{۲۲}. ویژگی های "فی نفسه" خصوصیتی اند که شیء، فی نفسه و با قطع نظر از موقعیت مکانی خاص فاعل شناسا نسبت به آن شیء، واجد آنهاست و ویژگی های "از یک مکان" آن دسته از ویژگی های شیء اند که ظهور آنها برای فاعل شناسا با توجه به موقعیت های مکانی فاعل شناسا نسبت به آن شیء است. بر اساس این نظریه، هر دو ویژگی، به رغم تفاوتی که گاه با یکدیگر دارند، واقعی اند و تفاوتشان با یکدیگر، چون از دو جنبه مختلف (فی نفسه و از یک مکان) ملحوظ می شوند، مستلزم تناقض نیست. مثلاً، قاشقی که نیمی از آن در آب است، فی نفسه، سالم است و نسبت به ناظری که از بیرون به آن بنگرد، شکسته است.

سلامت و شکستگی ویژگی های واقعی قاشقند: یکی ویژگی "فی نفسه" آن و دیگری: ویژگی "از یک مکان" آن، از اینرو، به تناقض نمی انجامند. دو

خط کناره یک جاده واقعاً یکدیگر را قطع نمی کنند و واقعاً یکدیگر را قطع می کنند. آنگاه که فی نفسه لحاظ شوند متقاطع نیستند و آنگاه که از فاصله دور نگریسته می شوند، یکدیگر را قطع می کنند. تقاطع و عدم تقاطع دو ویژگی واقعی از دو جنبه مختلف برای کناره های جاده است، از اینرو، مستلزم تناقض نیستند. با فرض صحت این نظریه، آنچه را عرف خطای حسی می انگارد "ویژگیهای از یک مکان" شیء اند و چون این ویژگی ها مانند "ویژگی های فی نفسه" خصوصیات واقعی شیء اند و نه پدیدارهای غیر مطابق با واقع، از اینرو، برهان خطای حسی که مبتنی بر ظهور غیر مطابق با واقع اشیاء در نزد فاعل شناساست، فاقد اعتبار است.

پرایس نظریه "موقعیت چندگانه" را چنین توضیح می دهد:

"نظریه "موقعیت چندگانه" بین ویژگی های از یک مکان شیء و ویژگی های فی نفسه آن، قائل به تفاوت است. از یک مکان خاص سطح فوقانی یک سکه یک پنی واقعاً بیضی شکل و کوچک تر از سطح فوقانی یک سکه شش پنی است. به این ترتیب، دو داده حسی با شکل و اندازه های متفاوت با بخشی از سطح یک شیء مادی خاص (مثلاً بخش فوقانی آن) همانندند: یکی با سطح فوقانی شیء، از این مکان و دیگری با همان سطح، از مکانی دیگر ... سکه یک پنی، واقعاً از این و آن مکان، بیضی شکل است و از فلان و بهمان مکان دارای سطحی ناصاف است و فی نفسه و از بعضی از مکان ها مدور است و سطحی صاف و یکدست دارد" (۷، ص: ۵۶-۵۵).

۲.۱.۷. نقد نظریه وایتهد: به نظریه وایتهد دو نقد اساسی وارد است:

۱- تناقض آمیز بودن: با حفظ جهت های وحدت، اجتماع نقیضین محال است. مثلاً با حفظ جهت های وحدت، یک قاشق نمی تواند هم سالم و هم شکسته باشد؛ آسمان نمی تواند هم بی رنگ و هم آبی باشد و یک سکه نمی تواند هم بیضی شکل و هم مدور باشد. چون در نظریه موقعیت چندگانه، ویژگی "از یک مکان" یک شیء، ویژگی واقعی آن است و نه ظهور و پدیدار آن، از اینرو، در صورت تغایر با ویژگی فی نفسه آن، مستلزم تناقض است. چرا که هر دو ویژگی، ویژگی های واقعی آن شیء اند. مثلاً، آنگاه که گفته می شود:

سکه، فی نفسه مدور است و از یک مکان، بیضی شکل است به این معناست که سکه، واقعاً هم مدور و هم بیضی شکل است و به سخن دیگر: هم مدور و هم غیر مدور است. گزارهٔ اخیر گزارهٔ ای تناقض آمیز است. ممکن است گفته شود از آن جا که دو ویژگی، از دو جهت متفاوت (از یک مکان و فی نفسه) ملحوظ می شوند، اجتماعشان مستلزم تناقض نیست. در پاسخ می گوئیم تفاوت دو جهت، آنگاه اجتماع دو ویژگی متقابل را در شیء واحد امکان پذیر می کند که این تفاوت واقعی باشد و نه اعتباری. "از یک مکان بودن" و "فی نفسه بودن" تفاوت واقعی با یکدیگر ندارند زیرا ویژگی های "از یک مکان"، از دیدگاه وایتهد، دسته ای از ویژگی های واقعی اما پنهان شیء اند که نمود آنها برای ناظر منوط به مکان خاص اوست: آنگاه که به شیء از مکانی خاص نگریسته شود، این ویژگی ها بر ناظر آشکار می شود. بنابراین تغایر این ویژگی ها با ویژگی های فی نفسه به تناقض می انجامد.

۲- جامع نبودن نظریه: نظریهٔ "موقعیت چندگانه" همهٔ موارد خطای حسی را در بر نمی گیرد زیرا ظهور یا آشکارگی یک شیء تنها منوط به مکان ناظر نیست بلکه به خصوصیات خود ناظر نیز وابسته است. ناظری که نزدیک بین است شیء را متفاوت با ناظری می بیند که از چشمی سالم برخوردار است. فردی که عینک رنگی بر چشم دارد شیء را متفاوت با کسی می بیند که بدون عینک به آن می نگرد. از اینرو، حتی با فرض صحت نظریهٔ موقعیت چندگانه می توان برهان خطای حسی را معتبر دانست زیرا این نظریه، خطاهای حسی با منشأ ناظر را در بر نمی گیرد و برهان خطای حسی می تواند مبتنی بر وقوع این نوع از خطاها باشد.

ممکن است گفته شود می توان نظریهٔ موقعیت چندگانه را چنان تبیین کرد که این مجموعه از خطاها را نیز دربرگیرد به این صورت که به جای اصطلاح "از یک مکان" از اصطلاح "از یک مکان و یک ناظر" استفاده شود و ویژگی "از یک مکان و یک ناظر" را آن دسته از ویژگی ها تعریف کنیم که در مکانی خاص بر ناظری خاص آشکار می شوند. مثلاً، یک سکه، فی نفسه مدور و به رنگ نقره ای است و دارای ویژگی "از یک مکان و یک ناظر" بیضی شکل

و آبی رنگ نیز هست که ویژگی اخیر برای ناظری که از زاویه ای خاص و با عینک آبی به سکه می‌نگرد آشکار می‌شود. در پاسخ باید گفت: در تقریر جدید، "ویژگی از یک ناظر" خصوصیتی است که به ساختار جسمانی، ذهنی و روانی ناظر مرتبط است و از اینرو، این ویژگی، عنصری ذهن گرایانه (سوبژکتیو) است که در ساختار نظریهٔ موقعیت چندگانه وارد می‌شود و نظریهٔ موقعیت چندگانه با وجود این عنصر نمی‌تواند تبیینی عینی (ابژکتیو) از پدیدهٔ خطای حسی ارائه کند.

۳.۱.۷. نظریهٔ "اشیای مرکب" ساموئل الکساندر: این نظریه مبتنی

بر این پیشفرض است که شیء مرکب ویژگی‌هایی متفاوت با ویژگی‌های اجزای تشکیل دهنده اش دارد. مثلاً آب مایع است در حالی که اجزای آن، یعنی: اکسیژن و هیدروژن فاقد این ویژگی اند. به موجب این نظریه آنچه را عرف خطای حسی می‌داند ویژگی شیء مرکبی است که اجزای آن فاقد این ویژگی اند.

مثلاً، چوبی که نیمی از آن در آب است، فی نفسه سالم است اما شیء مرکب از چوب و آب شکسته است، یعنی: "شکستگی" ویژگی واقعی یک شیء مادی است نه ناشی از اشتباه یا خطای حسی. ساموئل الکساندر این نوع ویژگی‌ها را "پدیدارهای محض"^{۲۳} می‌نامد و در مقابل، ویژگی‌های مربوط به اجزای شیء مرکب را "پدیدارهای واقعی"^{۲۴} می‌خواند. پرایس در معرفی این نظریه چنین می‌نویسد:

"به موجب نظریهٔ اشیای مرکب، داده‌های حسی بینایی و بساواپی ناشی از خطا^{۲۵} که برهان خطای حسی مبتنی بر آنهاست در واقع جزئی از سطح یک شیء مرکبند. چوب شکسته نیست بلکه مجموعهٔ مرکب از چوب و آب شکسته است و دادهٔ حسی شکسته^{۲۶} بخشی از سطح آن مجموعه است. چنین اشیای مرکبی واقعاً در طبیعت خارج وجود دارند و کیفیات خاص خود را دارند همانطور که اجزای سادهٔ تشکیل دهندهٔ آنها از کیفیات خاص خود برخوردارند."^(ص ۵۹-۵۸)

به نظریهٔ الکساندر دو اشکال وارد است:

۱- اگر در مثال پیشگفته بتوان آب را جزیی از شیء مرکب "آب + چوب" محسوب کرد، می توان فضای بین ناظر و آن شیء را نیز جزء مجموعه مرکب به حساب آورد و به همین ترتیب عینکی که ناظر بر چشم دارد، عدسی های چشم او و حتی سیستم مغزی و عصبی او و هر آنچه در شکل گیری داده حسی نقش دارد جزء شیء مرکب محسوب می شوند. و این به معنای آن است که متعلق ادراک حسی همیشه مرکب است و عناصر تشکیل دهنده اشیای مرکب به تنهایی متعلق ادراک واقع نمی شوند از اینرو، سخن گفتن از تفاوت بین ویژگی های شیء مرکب و اجزای تشکیل دهنده آن، به جهت آن که ویژگی های اجزا قابل ادراک نیستند، بی معناست.

۲- استفاده از نظریه اشیای مرکب مستلزم دور است. زیرا به کارگیری این نظریه آنگاه ممکن است که متعلق ادراک مرکب باشد یعنی از ویژگی هایی مغایر با اجزایش برخوردار باشد. تنها ویژگی مورد استناد برای اثبات مرکب بودن متعلق ویژگی ای است که فهم عرفی آن را خطای حسی می داند و از سوی دیگر استناد این ویژگی به متعلق ادراک (و نه اجزای آن) ناشی از به کارگیری نظریه اشیای مرکب است. مثلاً زمانی می توان نظریه یاد شده را در مثال پیشگفته (مجموعه چوب و آب) بکار گرفت که این مجموعه مرکب باشد. مرکب بودن مجموعه از طریق استناد شکستگی به آن (و نه به اجزای آن) ثابت می شود و از سوی دیگر نسبت دادن شکستگی به مجموعه (و نه به اجزای آن) ناشی از به کارگیری نظریه اشیای مرکب است. یعنی علم به شکستگی مجموعه هم مقدم بر به کارگیری نظریه و هم مؤخر از آن است که مستلزم دور در نظریه و به سخن دیگر تناقض آمیز بودن آن است.

۴.۱.۷. خلاصه و نتیجه: مهم ترین پیشفرض برهان خطای حسی وقوع

خطای حسی است. این پیشفرض اگر چه با فهم عرفی سازگار است اما مورد تردید بعضی از اندیشمندان است. آلفرد نورث وایتهد با نظریه "موقعیت چندگانه" و ساموئل الکساندر با نظریه "اشیای مرکب" آنچه را عرف خطای حسی می داند، ویژگی های واقعی اشیا می پندارند. در بررسی به عمل آمده از نظریات متفکران یاد شده ضعف دیدگاههای آنان در این زمینه به اثبات رسید.

در مجموع، با توجه به وضوح پیشفرض یاد شده و سازگاری آن با فهم عرفی و ضعف دیدگاههای مقابل، می توان مدعی صدق آن بود.

۲.۷. بررسی و نقد پیشفرض دوم (اصل شیئیت پدیدار)

گفتیم اصل شیئیت پدیدار به معنی شیئیت داشتن آشکارگی یا ظهور است. به موجب این اصل اگر آسمان آبی به نظر رسد و قاشق در آب شکسته بنماید، آسمان آبی و قاشق شکسته واجد شیئیتند و در ساحتی از ساحت‌های هستی وجود دارند.

نظریه تصدیقی^{۲۷} با هدف ارجاع^{۲۸} ظهور یا آشکارگی به حکم یا تصدیق ذهنی در تقابل با اصل شیئیت پدیدار ارایه شد. به موجب این نظریه اگر واقعیت مادی (o) در نزد فاعل شناسای (s) به صورت (f) ظاهر شود و (o) واقعاً (f) نباشد، این ظهور چیزی جز تصدیق یا حکم ذهنی فاعل شناسا: به (f) بودن (o) نیست. مثلاً شکسته به نظر رسیدن قاشق سالم در آب به معنای حکم یا تصدیق خطای ذهن به شکسته بودن قاشق است و نه به معنای پدید آمدن صورتی از قاشق شکسته در ذهن.

از حامیان نظریه "تصدیقی" جی. ال. آستین^{۲۹} است. او در کتاب "جس و محسوس بالذات"^{۳۰} ضمن نقد دیدگاههای ایر و پرایس، خطای حسی را نوعی تصدیق یا حکم یا باور خطا می داند و لذا معتقد است در مواردی که حکم یا باور خطا نباشد از بکارگیری اصطلاح "خطای حسی" باید اجتناب کرد. مثلاً شکسته به نظر رسیدن قاشق برای بیشتر مردم خطای حسی محسوب نمی‌شود زیرا ذهن آنها بر شکستگی واقعی آن حکم نمی کند اما همین پدیده برای کودکان و بومیان خطا محسوب می شود زیرا ذهن آنان بر شکستگی واقعی قاشق حکم می کند (۲، صص: ۲۲۱-۲۲۰).

۲.۷.۱. نقد نظریه آستین: از دیدگاه آستین، چون برای اکثر مردم، موارد موسوم به خطای حسی پدیده‌هایی عادی و مأنوس به شمار می روند، ذهن آنها به خطا حکم نمی کند و از اینرو موارد یاد شده برای آنان خطای حسی محسوب نمی شود. به عکس، از آن جهت که نامأنوس بودن این موارد

برای کودکان و بومیان، ذهن آنان را به خطای در حکم وامی دارد، برای آنها خطای حسی محسوب می شود.

حکم یا تصدیق خطا که آستین از آن یاد می کند چیزی جز اسناد آشکارگی یا ظهور یک واقعیت به خود آن واقعیت به رغم عدم تطابق این دو با یکدیگر نیست. به سخن دیگر اگر گزاره ای را که در خطای حسی مورد تصدیق یا حکم ذهن است، F_0 بنامیم، موضوع گزاره (O)، واقعیت مادی و محمول آن (F) آشکارگی یا ظهور آن واقعیت در نزد فاعل شناسا است. مثلاً، در مورد قاشق در آب، موضوع گزاره (O)، چوب و محمول آن (F) آشکارگی یا ظهور چوب در نزد فاعل شناسا یعنی شکستگی ظاهری آن است. آنچه در مورد کودکان و بومیان در پدیده خطای حسی رخ می دهد واقعی پنداشتن آشکارگی یا ظهور و به سخن دیگر اسناد آشکارگی یا ظهور (F) به واقعیت مادی (O) است در حالی که اکثر مردم این آشکارگی را واقعی ندانسته و ذهن آنها فاقد حکم یا تصدیق در اینگونه موارد است.

در نقد نظریه آستین باید گفت این که در پدیده خطای حسی، کودکان و بومیان واجد حکم ذهنی خطا و اکثر مردم فاقد آند سخنی صادق است اما این که آشکارگی یا ظهور چیزی جز حکم ذهنی نیست ناصواب است زیرا حکم کنشی ذهنی است که در آن چیزی به چیزی اسناد داده می شود، از اینرو، حکم مقوله ای متفاوت با هر کدام از دو سوی اسناد، یعنی: موضوع و محمول است و وجود مستقل از حکم هر یک از دو سوی اسناد شرط لازم برای تحقق حکم است. بنابراین نفی آشکارگی و ظهور در خطای حسی و ارجاع آن به حکم ذهنی به معنای چیزی جز عدم تحقق حکم نیست.

درباره آنچه کودکان و بومیان را از بیشتر مردم متمایز می سازد باید گفت وجه تمایز این دو گروه با بقیه در وجود خطای حسی و عدم آن نیست زیرا اندکی تأمل نشان می دهد که ظهوراتی که به خطای حسی معروفند به صورتی یکسان در کودکان و بومیان و غیر آنان احساس می شود: همه کسانی که از سلامت بینایی برخوردارند، آسمان بی رنگ را آبی، قاشق سالم در آب را شکسته و سکه مدور را از بعضی زوایا بیضی شکل می یابند. آنچه کودکان و

بومیان را از غیر آنان متمایز می سازد آن است که بیشتر مردم به دلیل تجارب پیشین خود، رنگ آبی را به آسمان، شکستگی را به قاشق و بیضوی بودن را به سکه اسناد نمی دهند و به سخن دیگر به خطا حکم نمی کنند حال آن که کودکان و بومیان به دلیل فقدان تجارب پیشین و یا دلایل دیگر ظهورات یاد شده را به واقعیت های مادی اسناد می دهند.

۳.۷. بررسی و نقد پیشفرض چهارم (اصل تعمیم)^{۳۱}

دیدگاه ایر در قالب قیاس زیر قابل تنظیم است:

مقدمه اول: معلوم های بالذات در خطای حسی و ادراک حسی مطابق با واقع همسان احساس می شوند. (مثلاً دریافت حسی انسان از قطعه چوبی واقعاً شکسته با قطعه چوبی سالم در آب که شکسته به نظر می رسد همسان است).

مقدمه دوم: اگر دریافت حسی انسان از دو چیز، دریافت همسانی باشد آن دو چیز ذاتاً یکسانند.

نتیجه: معلوم های بالذات در خطای حسی و ادراک حسی مطابق با واقع ذاتاً یکسانند.

۳.۷.۱. نقد آستین به ایر: آستین به هر دو مقدمه قیاس ایر ایراد

می گیرد:

او در رد مقدمه اول قیاس معتقد است بر خلاف آنچه ایر می اندیشد دریافت حسی انسان از خطای حسی و ادراک حسی مطابق با واقع همسان نیست. آستین در این باره چنین می نویسد: "چند مورد را بررسی کنیم: ممکن است به خواب ببینم که در محضر پاپ حاضرم آیا واقعاً می توان گفت که این رؤیا غیر قابل تشخیص با تجربه حسی حضور واقعی در نزد پاپ است؟ کاملاً روشن است که نه! ... حقیقتاً صحیح نیست که گفته شود: ... دیدن دیواری سفید با عینکی آبی رنگ با دیدن دیواری آبی همسان است یا دیدن موش هایی در زیر نور صورتی مانند دیدن موش هایی به رنگ صورتی است. یا دیدن چوبی در آب که شکسته به نظر می رسد با دیدن چوبی که واقعاً شکسته است یکسان است" (۲، ص: ۲۲۵).

آستین در رد مقدمه دوم قیاس یاد شده دریافت حسی همسان را از دو چیز مستلزم همسانی ذاتی آن دو نمی داند:

” دست کم پرسش از مبانی اصل غریبی که به نظر می رسد ایر و پرایس به آن متکی اند، پرسشی بجا است یعنی این اصل که دو شیء با طبیعت ناهمسان با یکدیگر شبیه نیستند“ (۲، ص: ۲۲۵).

آستین در رد این اصل به مثالهای نقضی روی می آورد. تصاویر در آینه با صاحبان تصاویر اگر چه ذاتاً متفاوتند، شبیه اند. قطعه صابونی که به صورت یک لیمو در آورده اند اگر چه با لیموی واقعی ذاتاً متفاوت است اما با آن شبیه است (همان، ص: ۲۲۵).

۲.۳.۷. نقد ایرادهای آستین: در رد ایراد اول آستین باید گفت: آنچه ادراک خطا (خطای حسی) را از ادراک صحیح متمایز می سازد تفاوت دریافتها در این دو ادراک نیست بلکه وجود حکمی ذهنی با یکی از دو دریافت و عدم حکم با دیگری است. مثلاً هر کس به وضوح در می یابد که ظهور دیواری آبی رنگ در نزد او کاملاً همسان با ظهور دیواری سفید است که با عینکی آبی رنگ به آن بنگرد. از اینرو تمایز بین دو ادراک نه به جهت تفاوت دو ظهور بلکه به جهت وجود حکم ذهنی به آبی بودن دیوار آبی و عدم حکم به آبی بودن دیوار سفید است. وجود حکم در یکی و عدم آن در دیگری خود ریشه در تجارب پیشین ما دارد به گونه ای که اگر فاقد این تجارب می بودیم تفاوتی را بین این دو نمی یافتیم و حکم به آبی بودن هر دو دیوار می کردیم. مثلاً اگر در چشم فردی از آغاز تولد عدسی ای آبی رنگ کار گذارده شود و خود از وجود آن هیچگاه آگاه نشود همیشه به آبی بودن اشیا حکم می کند.

اما ایراد دوم آستین: با فرض واقع گرایی مستقیم نمی توان از دو واقعیت مادی ذاتاً متفاوت دریافت حسی همسان داشت زیرا با فرض یاد شده دریافت حسی چیزی جز معلوم بالذات نیست، از اینرو اگر دو معلوم بالذات، همسان باشند دریافت حسی ما از آن دو همسان است و به عکس اگر دریافت های ما از دو معلوم بالذات همسان باشند، آن دو معلوم ذاتاً همسانند. مثال صابون و

لیمو تنها با فرض وجود داده حسی قابل تبیین است چرا که به رغم تفاوت ذاتی معلوم های بالمرض (واقعیت های خارجی صابون و لیمو) معلوم های بالذات (صور ذهنی صابون و لیمو) همسانند. بنابراین ایراد آستین به مقدمه دوم نقدی بر واقع گرایی مستقیم است و نه نظریه ایر.

۳.۳.۷. اصل تعمیم و یافته های جدید علوم تجربی: اصل تعمیم به عنوان پیشفرض برهان خطای حسی آنگاه مورد نیاز است که گستره خطاهای حسی محدود بوده و همه موارد ادراک حسی را در بر نگیرد. اگر بنا به بعضی دیدگاهها، خطای حسی همه موارد ادراک حسی را در بر بگیرد برهان خطای حسی به اصل تعمیم برای اثبات فراگیر بودن داده حسی نیازمند نیست. در این صورت مقدمه اول برهان خطای حسی چنین خواهد بود:

در همه موارد ادراک حسی، ظهور یا آشکارگی اشیای فیزیکی نزد فاعل شناسا غیر مطابق با واقعیت خارجی آنهاست.

یعنی مقدمه اول برهان از صورت موجبه جزئی به موجبه کلیه در خواهد آمد.

جان لاک بر مبنای بعضی یافته های علوم تجربی، اشیا را واجد دو کیفیت اولیه و ثانویه می دانست که کیفیات اولیه از دیدگاه او واقعی و کیفیات ثانویه غیر واقعی بودند (۱، صص: ۱۶۹-۱۷۱). اگر نظریه لاک را بپذیریم و از سوی دیگر همه اشیای مادی را واجد کیفیات ثانویه بدانیم در این صورت همه ادراک های حسی، خطای حسی اند یعنی صورتی که از اشیای مادی در نزد فاعل های شناسا تشکیل می شود غیر مطابق با واقع خواهد بود. در تفکر علمی جدید، بعضی از عالمان علوم تجربی کیفیات اولیه را نیز غیر واقعی می دانند. روایت تندروانه ای را از این گرایش می توان در اثر معروف ادینگتون^{۳۲} "طبیعت جهان مادی"^{۳۳} مشاهده کرد. او در این باره چنین می نویسد:

"من هم و غم خود را به نوشتن این متن های سخنرانی معطوف کرده ام. صندلی هایم را پشت دو میزم قرار داده ام. دو میز؟! آری! اطراف من از هر چیزی دوتا است: دو میز، دو صندلی، دو قلم ... با یکی از این دو از سالها پیش

آشنایم. شیئی معمولی است از محیطی که آن را جهان می نامیم... این شیء دارای امتداد است، نسبتاً پایدار است، رنگی است و از همه بالاتر، مادی است ... میز شماره ۲ میز علمی من است که اخیراً با آن آشنا شده ام و چندان با آن مأنوس نیستم. بیشترین حجم میز علمی مرا فضاهای خالی تشکیل می دهد که در آنها شارژهای الکتریکی بی شماری با سرعت زیاد در حرکتند. حجم مجموع این شارژها کمتر از یک میلیاردم خود میز است. این میز مادی نیست. تقریباً همه آن فضای خالی است. فضایی که با میداین نیرو محاصره شده است اما این نیروها از مقوله های "تأثیر"^{۳۴} به شمار می آیند و نه "اشیاء"^{۳۵} (۵، صص: ۴۸-۴۳).

۸. خلاصه و نتیجه

همانطور که مشاهده شد، پیشفرض های برهان خطای حسی در مقابل نقدهای وارد قابل دفاعند از اینرو، برهان یاد شده در اثبات داده حسی یا وجود واسطه بین ذهن و واقعیت مادی، برهانی معتبر است.

یادداشتها

1- direct realism theories

2- sense- datum theories

۳- از حامیان نظریه واقع گرایی مستقیم را می توان دی. ام. آرمسترانگ در کتاب "ادراک حسی و جهان مادی" (۱۹۶۱)، دبلیو. اف. سلارز در کتاب "علم، ادراک حسی و واقعیت" (۱۹۶۳)، جی. ال. آستین در کتاب "حس و محسوس بالذات"، جی. دبلیو. گرنمن در کتاب "ادراک حسی، فهم عرفی و علم" (۱۹۷۵) و پی. اف. استراوسن در کتاب "ادراک حسی و متعلق های آن" نام برد.

4-argument from illusion

5-direct

6-immediate

7-perception

8-awareness

۹- Charlie Dunbar Broad (۱۸۸۷-۱۹۷۱)، استاد فلسفه در دانشگاه کمبریج و از

حامیان نظریه داده حسی.

۱۰- Henry Habberly Price (۱۸۹۹-۱۹۸۵)، معرفت شناس معاصر انگلیسی.

11-illusion

12-appearance

۱۳- برای آگاهی از صورت بندی هیوم از این برهان ر. ک.

David Hume, (1971), *An Enquiry Concerning Human Understanding*, Chicago: The Open Court Publishing Co, pp:168-170.

14-object theory of appearance

۱۵- Gottfried Wilhelm Leibniz (۱۶۴۶-۱۷۱۶)، ریاضی دان، منطق دان و فیلسوف عقل گرای آلمانی.

۱۶- Sir Alfred Jules Ayer، فیلسوف برجسته انگلیسی معاصر و از حامیان نظریه "داده حسی".

۱۷- Alfred North Whitehead (۱۸۶۱-۱۹۷۴) فیلسوف و ریاضی دان انگلیسی.

۱۸- Samuel Alexander (۱۸۵۹-۱۹۳۸) فیلسوف استرالیایی.

19-multiple location

20-compound objects

21-simpliciter qualities

22-qualities from a place

23-mere appearance

24-real appearances

25-illusory visual and tactual sense - data

26- crooked sense- datum

27-judgemental theory

28-reduction

۲۹- John Langshaw Austin (۱۹۱۱-۱۹۶۰) فیلسوف انگلیسی و از متفکران برجسته فلسفه تحلیل زبانی.

30- sense and sensibilia

۳۱- به جهت بداهت پیش فرض سوم برهان خطای حسی (اصل لایبنتیس) از بحث بیشتر درباره آن خودداری شد برای توضیح بیشتر درباره این اصل ر. ک.

George, Rey, (1997), *Contemporary Philosophy of Mind*, Great Britain: Blackwell, pp: 48-49.

۳۲- Sir Arthur Stanley Eddington (۱۸۸۲-۱۹۴۴) ستاره شناس معاصر، در سال ۱۹۱۹ برای اولین بار در مشاهدات نجومی خود به تأیید تجربی مستقیم نظریه نسبیت اینشتاین دست یافت.

33- The Nature of Physical World

34- influence

35- things

منابع

۱- لاک، جان، (۱۳۴۹)، تحقیق درباره فهم بشر، ترجمه رضا زاده شفق، تهران: انتشارات دهخدا.

2-Austin, J.L., (1993), " The Argument from Illusion", reprinted in: *Introduction to Philosophy*, ed. John Perry, New York: Oxford University Press.

3- Ayer, A. J., (1993), " Argument from Illusion," reprinted in: *Introduction to Philosophy*, ed. John Perry, New York: Oxford University Press.

4- Broad, C. D., (1976), " The Theory of Sensa," in: *Perceiving, Sensing and Knowing*, ed. Robert. J. Swartz, California: University of California Press.

5- Eddington, A. S., (1944), " The Nature of Physical World," reprinted in: *Philosophy and the Physicist*, by: L. Susan, New York: Pelican Books.

6- Hume, David, (1971), *An Enquiry Concerning Human Understanding*, Chicago: The Open Court Publishing Co.

7- Price, H. H., (1932), *Perception*, London: Methuen and Co. Ltd.

8- Rey, George, (1997), *Contemporary Philosophy of Mind*, Great Britain: Blackwell.